



# آلمان در فاصله دو جنگ جهانی وزمین‌های جنگ جهانی دوم

دکتر محمدباقر آرام  
الهه زنجانبه

## اشاره

جمهوری وایمار ضمن امضای عهدنامه ورسای که آلمان را کاملاً در عرصه بین‌المللی محدود می‌کرد و خود زمینه‌ساز آغاز جنگ بزرگ دیگری شد- قراردادهایی چون راپالو و لوکارنو و ... را برای خروج از انزوای پذیرفت. در زمینه اقتصادی با مشکلاتی چون بحران ۱۹۲۳ و ۱۹۲۸، کاهش شدید ارزش مارک و ... مواجه شد و توانست تا حدودی موفق عمل کند؛ اما بحران ۱۹۲۸ که تمام جهان را درگیر کرده بود زمینه ظهور حزب نازی به پیشوایی **آدولف هیتلر** بود. هیتلر با کسب مقام صدارت در زمان ریاست جمهوری هیندنبورگ و اندکی بعد با احراز مقام پیشوایی، مطابق آنچه برنامه حزب نازی خوانده می‌شد توانست در راه احیای قدرت کشورش عملاً آتش جنگ جهانی دوم را شعله‌ور سازد. سیاست‌های هیتلر که آلمان را به جنگ جهانی دوم کشاند، مسائل آن کشور را در فاصله دو جنگ بسیار وسیع و گسترده نمود. این مقاله در پی آن است که با نگاهی کلی به مسائل داخلی آلمان بپردازد و فرایند این تحولات را دقیق‌تر مورد بررسی قرار دهد.

کلیدواژه‌ها: هیتلر، جنگ جهانی دوم، امپراتوری رایش، جمهوری وایمار

پس از پایان جنگ جهانی اول، آلمان و متحدینش مسئول جنگ شناخته شدند و می‌بایست خسارات وارده را جبران نمایند. دول فاتح در ورسای، نحوه جبران را مخصوصاً در مورد آلمان با سختگیری‌های شدید تعیین کردند. طبق این معاهده، آلمان در صحنه بین‌المللی به کشوری کاملاً منزوی مبدل گردید تا اینکه در سال ۱۹۲۲ طی مذاکرات موفقیت‌آمیز خود در واپالو با روسیه و سپس در سال ۱۹۲۵ در قرارداد لوکارنو مرزهای خود را با همسایگانش آن گونه که تعیین شده بود پذیرفت؛ زیرا می‌خواست اعتماد از دست رفته‌اش را بازیابد.

در زمینه داخلی، آلمان پس از جنگ جهانی اول با قیام اسپارتاسیست‌ها برای کسب قدرت مواجه شد که توسط گروه‌های سربازان آزاد سرکوب شد. دولت جدید در وایمار با تصویب قانون اساسی قدرت را با ریاست ابرت در دست گرفت. جمهوری وایمار که حکومتی دموکرات بود به دلیل امضای عهدنامه و بحران‌های اقتصادی با مشکلاتی مواجه بود اما توانست موفق عمل کند؛ تا اینکه تورم و بحران اقتصادی ۱۹۲۸ موجب ظهور نازی‌ها شد. سرانجام هیندنبورگ در سال ۱۹۳۳ هیتلر را به صدراعظمی انتخاب کرد. وی (هیتلر) بعد از مرگ هیندنبورگ قدرت را در ۱۹۳۴ کاملاً در دست گرفت؛ با روی کار آمدن نازی‌ها، شیرازه حکومتی وایمار در هم پیچیده شد و حکومتی دیکتاتوری جایگزین آن شد و آلمان را در عرصه بین‌المللی وارد مرحله نوینی کرد. هیتلر برای پیشبرد اهدافش با ایتالیا، ژاپن، ایران و... ارتباط برقرار کرد و همچنین با اتخاذ سیاست‌گذاری‌هایی آگاهانه، کشورش را برای احیای قدرت امپراتوری رایش به جنگ رهنمون شد.

## میراث جنگ جهانی اول

در ۹ نوامبر ۱۹۱۸ اعلام شد که رهبر اسپارتاسیست‌ها، کارل لیبخت تصمیم گرفته است آلمان را «جمهوری شوراهای» اعلام کند. وی از طرفداران خود خواست برای جمهوری سوسیالیستی آزاد آلمان و انقلاب جهانی بجنگند. در همین روز ناآرامی‌های انقلابی، برلین را فرا گرفت، انبوه کارگران و سربازان مسلح با پرچم‌های سرخ وارد منطقه حکومتی شدند. ویلهلم دوم که نمی‌خواست بپذیرد دوران‌ش به پایان رسیده است، می‌کوشید در برابر فشارهای صدراعظم - ماکس فون بادن - مقاومت کند. (تسولینگ، ۱۳۸۹: ۱۰۹-۱۰۷) سرانجام همان شب در حالی که از جانب ستاد ارتش حمایت نمی‌شد به هلند گریخت، سپس پرنس ماکس فون بادن نیز به درخواست رهبران دموکرات سوسیال - ابرت و شیدمان - استعفا داد. (ویلسون، ۱۳۸۸: ۲۲۰)

بنابراین بعد از فرار قیصر «ویلهلم دوم» و تسلیم آلمان در مقابل متفقین، کشورهای فاتح، در تاریخ ۸ ژانویه ۱۹۱۸ در پاریس برای تصمیم‌گیری در مورد آینده آلمان حضور یافتند. سه ماه بعد متن اولیه قرارداد ورسای را به صورتی که موقعیت برتر آلمان در اروپای مرکزی و شرقی را که براساس معاهده برست-لیتوسک حاصل شده بود تضعیف می‌کرد) به عنوان سند صلح پیشنهاد کردند، که در نتیجه آن آلمان باید سرزمین‌های تحت قلمروش، تولیدات ذغال سنگ، معادن و نیز تمام مستعمرات خود را واگذار می‌کرد. همچنین به آلمان اجازه داده شد نیروهای موجود نظامی را تا هفتاد هزار نفر حفظ کند و داشتن سلاح‌های سنگین، تانک و زیردریایی و کشتی‌های جنگی ممنوع اعلام شد. (مای ۱۳۹۰: ۱۲۷)

این شرایط سخت، یأس و خشم مردم را به دنبال داشت. دولت آلمان می‌خواست که در این موارد به مذاکره بپردازد، اما فاتحان جنگ هیچ‌گونه تمایلی به مذاکره نداشتند و بر شرایط خود اصرار داشتند و تهدید می‌کردند اگر آلمان شرایط قرارداد صلح را نپذیرد، جنگ را ادامه می‌دهند. شیدمان از امضای قرارداد ورسای خودداری نمود و استعفا داد. اما ابرت رئیس‌جمهور مجبور به پذیرش قرارداد شد. (همان: ۱۲۸)

طبق این معاهده آلمان و متحدینش مسئول وقوع جنگ شناخته شدند و می‌بایست خسارات

وارد شده را جبران نمایند. در این عهدنامه حق تعیین سرنوشته اتریشی‌ها از آن‌ها سلب گردید و مستعمرات آلمان در آفریقا بدون دلیل واقعی تقسیم شد، با توجه به اینکه تنها آلمان را مقصر می‌دانستند، خواستار تسلیم و تحویل امپراتور و فرمانده سپاه آلمان به‌عنوان جنایتکاران جنگ شدند، (هرمان تنبروک، ۱۳۸۵: ۲۱۴)

بعد از پایان جنگ جهانی اول تا فوریه ۱۹۱۹ در آلمان دولتی وجود نداشت. سرانجام در شهر وایمار، نمایندگان برای تأسیس یک حکومت جمهوری - حکومتی که با رأی مردم و کارگزاران برگزیده آن‌ها اداره می‌شود - با هم ملاقات کردند. (ایر، ۱۳۸۴: ۱۳) بعد از روی کار آمدن جمهوری وایمار انتخابات ملی (طبق برنامه پیش‌بینی شده از جانب کنفرانسی متشکل از نمایندگان دولت جدید آلمان) صورت گرفت. در این انتخابات سوسیالیست‌ها ۱۶۳ کرسی، مستقل‌ها ۲۲ کرسی و ۲۶۳ کرسی دیگر را سایر احزاب با دیدگاه‌های گوناگون به دست آوردند. هدف این انتخابات تشکیل یک مجمع ملی (مؤسسان) بود که قانون اساسی جدید را تهیه نماید. (مورن، ۱۳۶۸، ج ۱: ۲۱۷ و باومن ۱۳۷۷: ۱۵۱) قانون اساسی‌ای که جمهوری آلمان را تشکیل می‌داد براساس قوانین یک حکومت فدرال تنظیم شده بود، که اجازه می‌داد ایالات جدید در آلمان به وجود آیند. دو مجلس، یکی «رایش‌تاگ» (Rischtag) و دیگری «رایشرات» مشتمل بر نمایندگان هفده ایالت آلمان بود تأسیس شد. نیروی اجرایی شامل کابینه‌ای به ریاست صدراعظم (که در برابر «رایش‌تاگ» مسئولیت داشت) بود. دوره ریاست جمهوری به مدت هفت سال بود که رئیس جمهور اختیار نصب و عزل صدراعظم را داشت. (باومن، ۱۳۷۷: ۱۴۰ و روزنبرگ، ۱۳۸۵: ۱۲۸) بنابراین فریدریک ابرت به ریاست جمهوری انتخاب شد و از شیدمان خواست دولتی تشکیل دهد؛ و چون این دولت از ورسای حمایت کرده بود، پشتیبانی کافی مردم را به‌دست نیاورد. (آیر، ۱۳۸۴: ۶۸) هدف دولت از تشکیل مجمع ملی در وایمار این بود که پارلمان آلمان را از حیطه نفوذ کارگران انقلابی برلین دور نگه دارد. برای اولین بار دولت در مقابل رایش‌تاگ مسئول شناخته شد. به‌علاوه رئیس جمهور به‌عنوان جانشین قیصر (کایزر) از اختیارات قابل توجهی مخصوصاً در مواقع بحران برخوردار گردید. (باومن، ۱۳۷۷: ۱۴۳)

سرانجام در ۳۱ ژوئیه ۱۹۱۹ با تصویب قانون اساسی، یک جمهوری دمکراتیک تأسیس شد. این جمهوری به لحاظ نظری یکی از مترقی‌ترین دموکراسی‌های اروپایی بعد از جنگ جهانی اول به حساب می‌آمد. اما به دلیل ناتوانی و عدم مدیریت با مشکلات فراوان و توطئه‌های زیادی مواجه شد. (تسولینگ، ۱۳۸۹: ۱۱۳ و، جیمزسون، بوزروث ۱۳۸۷: ۱۵۳) ملت آلمان از یاد برده بود که مسائل با ارزش و بی‌ارزش سیاسی را از یکدیگر تمیز دهد. هنگامی که به ملت آلمان ناگهان تا بدان حد بی‌سابقه آزادی داده شد، ملت نمی‌دانست از آن چگونه بهره‌مند شود. این آزادی برای آلمانی‌هایی که در کارهای سیاسی و اجتماعی بودند وسیله خوبی شد تا نظام دموکراسی را در کمال آزادی به تمسخر گرفته و با آن مبارزه کنند؛ و بدین‌سان جمهوری در معرض خطر افتاد. (هرمان تنبروک، ۱۳۸۵: ۲۱)

در میان آشفته‌گی‌های کاملی که جمهوری آلمان گرفتار آن بود و هزاران نیروی پراکنده که با هم در برخورد بودند و اثرات هم را خنثی می‌کردند، فقط ۳ ستون چارچوب بنای آلمان را استوار نگه می‌داشت:

۱. رئیس‌جمهور آلمان با اختیاراتی که بند ۴۸ قانون اساسی به وی تفویض می‌کرد.
  ۲. بند ۴۸ قانون اساسی که به ارتش اجازه می‌داد تا در امور داخلی کشور دخالت کند.
  ۳. ارتش که قدرت واقعی را در دست داشت لیکن برای اجرای آن به اعلام حالت استثنایی نیازمند بود. (بنوامشن: ۱۳۴۶: ۷۷)
- با توجه به اوضاع داخلی آلمان که در اثر پذیرش عهدنامه متشنج بود سران جمهوری وایمار در عرصه بین‌المللی به‌دنبال کسب موفقیتی بودند تا توسط آن بتوانند اوضاع داخلی را بهبود بخشند. در سال ۱۹۲۲ راتناو وزیر خارجه روسیه همتای آلمانی خود را به‌منظور مذاکره به «راپالو» دعوت کرد. وزیر خارجه آلمان از آن استقبال کرد؛ زیرا این نخستین موقعیت برای بیرون آمدن آلمان از انزوای سیاسی بود. مذاکرات برای طرفین رضایت‌بخش بود. آلمان به‌عنوان نخستین کشور غربی حکومت بلشویکی روسیه را به رسمیت شناخت و با آن دولت یک قرارداد دوستانه ده ساله منعقد کرد. طبق این قرارداد روسیه از تمام غرامت‌های جنگی چشم‌پوشی کرد. قرارداد راپالو بر روابط آلمان با کشورهای غربی تأثیر نامطلوبی برجاء گذاشت، زیرا

همان گونه به رسمیت شناسد و از تغییر آن به اجبار چشم‌پوشی کرد. (ویلسون، ۱۳۸۸: ۲۶۳، هرمان تنبروک، ۱۳۸۵: ۲۱۷ و سایت تبیان)

در دوران جمهوری وایمار، ایران و آلمان روابط دوستانه‌ای داشتند. ایرانیان آلمان را به‌عنوان نیروی سوم می‌نگریستند و به آن چشم‌یاری دوخته بودند. در سال ۱۳۰۶ش (۱۹۲۷م) امتیاز پست هوایی به شرکت «یونکرس» داده شد، در ۱۳۰۷ش (۱۹۲۸م) ساختمان بخشی از راه‌آهن شمال ایران به مقاطعه‌کاران آلمانی واگذار گردید و در ۱۳۰۹ش (۱۹۳۰م) اداره امور بانک نوبنیاد «ملی ایران» به کارشناسان آلمانی سپرده شد. (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۴: ۴۹)

## مسائل اقتصادی آلمان در دوره جمهوری وایمار

دولت وایمار، می‌بایست در طول دو سال بعد از جنگ تقریباً ۵ میلیارد دلار به‌عنوان غرامت می‌پرداخت. - در پایان این مدت بقیه مبلغ اطلاع داده می‌شد و سرانجام مبلغ کلی غرامت به میزان بیست و هفت میلیارد دلار تثبیت شد. (پالمر، ۱۳۸۹، ج ۲: ۱۳۵۲ و غفاری فرد، ۱۳۸۸: ۴۰۲) و در ۲۳ مارس ۱۹۲۰ اعلام اینکه امکان

**بعد از روی کار آمدن جمهوری وایمار انتخابات ملی (طبق برنامه پیش‌بینی شده از جانب کنفرانسی متشکل از نمایندگان دولت جدید آلمان) صورت گرفت. در این انتخابات سوسیالیست‌ها ۱۶۳ کرسی، مستقل‌ها ۲۲ کرسی و ۲۶۳ کرسی دیگر را سایر احزاب با دیدگاه‌های گوناگون به دست آوردند**

فرانسه معتقد بود که این قرارداد شروط سری نظامی در بر دارد و به این وسیله آلمان می‌خواهد از مواد عهدنامه ورسای در مورد خلع سلاح شانه خالی کند. فرمانده سپاه آلمان با مذاکرات سری ستاد ارتش روسیه موافقت کرد که شوروی به افراد نیروهای دفاع رایش اجازه دهد تا در روسیه با سلاح‌هایی به تمرینات بپردازند که برای آلمان ممنوع شده بود. (هرمان تنبروک، ۱۳۸۵: ۲۱۴ و ۲۱۵)

ملت آلمان از معاهده ورسای که موجب اتخاذ هیچ‌گونه گذشته‌ای از جانب متفقین نشد، تنفر داشتند. بنابراین همیشه به دنبال راه‌حل برای عدم نقض معاهده از جانب آلمان بودند. در ۱۹۲۵ دولت‌های اروپایی به انعقاد معاهده‌ای در «لوکارنو» اقدام نمودند. این قرارداد را می‌توان یک عامل تفاهم میان قدرت‌های اروپایی دانست که برای آلمان دارای نتایجی مهم بود. بریان از فرانسه و اشترسمان از آلمان لیدرهای این کنفرانس بودند. مطابق این پیمان کشورهای مختلف موافقت کردند سرحدات موجود را حفظ کرده و هیچ‌وقت نقض پیمان نکرده و با یکدیگر جنگ نکنند. دولت آلمان مرزهای فرانسه و بلژیک را با آلمان به رسمیت شناخت و متعهد شد که راینلند غیرنظامی اعلام شود، اما آماده نبود مرزهای خود را با لهستان



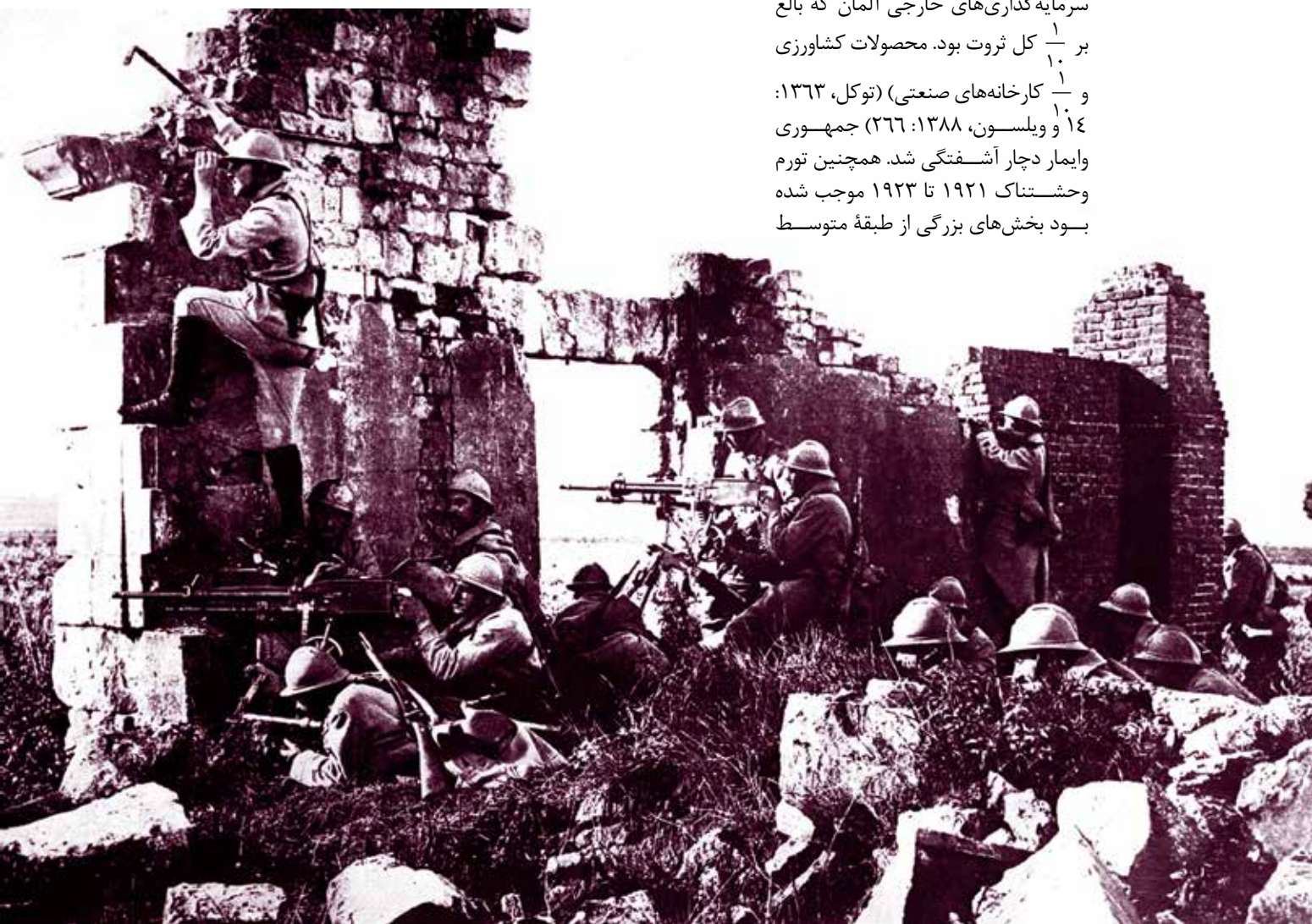
پرداخت خسارات وجود ندارد، موجب آشفته‌گی اقتصاد پایتخت‌های اروپا و آمریکا گردید، انگلستان پنجاه درصد به کالاهای وارده از آلمان بهره‌گمرکی بست و تنزل بهای مارک آلمان، پرداخت خسارات جنگی از طرف آلمان را دشوارتر ساخت. (backirtas, 2010:83)

خسارت‌هایی که معاهده ورسای به اقتصاد آلمان وارد آورده بود. (از بین رفتن  $\frac{1}{8}$  مساحت و حدود  $\frac{1}{10}$  نفوس،  $\frac{2}{3}$  معادن آهن،  $\frac{1}{2}$  معادن زغال‌سنگ،  $\frac{3}{4}$  معادن روی،  $\frac{1}{2}$  معادن سرب، تقریباً تمام معادن پتاس و تقریباً تمام سرمایه‌گذاری‌های خارجی آلمان که بالغ بر  $\frac{1}{10}$  کل ثروت بود. محصولات کشاورزی و  $\frac{1}{10}$  کارخانه‌های صنعتی) (توکل، ۱۳۶۳: ۱۴ و ویلسون، ۱۳۸۸: ۲۶۶) جمهوری وایمار دچار آشفته‌گی شد. همچنین تورم وحشتناک ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۳ موجب شده بود بخش‌های بزرگی از طبقه متوسط

## مقارن پایان جنگ جهانی اول، آلمان دچار آشوب‌های انقلابی به پیشوایی روزا لوکزامبورگ و کارل لیبخت شده بود که از هر لحاظ تداعی‌گر انقلاب روسیه بود

جامعه در معرض نابودی قرار گیرند. چرا که موجبات نابودی کسب و کار، کشاورزی، پس‌اندازهای حقوق‌بازنشستگی کسبه‌های خرده‌پا و کاهش درآمد آنان شده بود. (باومن، ۱۳۷۷: ۱۳۹ و Robini, 2012:95)

در ۱۹۲۴ آمریکایی‌ها برای تضمین تادیه غرامات آلمان تدبیری اندیشیدند و طرح داووز (Dows Plan) را پیشنهاد کردند که به نام مبتکر آمریکایی آن چارلز جی. داووز اشتهار یافت. به موجب آن طرح، قوای نظامی فرانسه و بلژیک خاک روهر را ترک کردند. از میزان غراماتی که معین شده بود کاسته گردید و تسهیلاتی برای جمهوری آلمان پدید شد تا از کشورهای دیگر وام



بگیرد. تدریجاً آلمان کشوری متکی بر خود شد که چهار تا پنج سال طول کشید و مقداری شوارع و طرق نو احداث گردید، خانه‌ها و کارخانه‌های جدید و ... ساخته شد؛ که تا حدودی مرهون وام‌های خارجی بود تا اینکه کساد ۱۹۲۹ مجدداً تمام مشکلات قدیمی را از نو مطرح کرد- (پالمر، ۱۳۸۹ ج ۲: ۱۳۵۴).

آلمان در این سال‌ها شاهد پیدایش تراست‌های پر قدرتی شد: ای. گ. فاربن (I.G.Farben) - از ادغام چند مؤسسه شیمیایی شکل گرفت - فرینینگ اشتالوکه (Vereinigte stahlwerke) معادن ذغال‌سنگ، مؤسسات آهن و فولاد تایشین (Thyssen) و کاردورف (Kirdorf) و اغلب مؤسسات مشابه متعلق به هوگواشتینس (Hugo Stinnes) را در یک مجتمع ادغام کرد. **رودولف هیلگردینگ**، تنوریسن معروف اقتصادی در کنوانسیون حزبی سال ۱۹۲۷ در کیل، این تراست‌ها را به‌عنوان سرمایه‌داری سازمان‌یافته وانمود کرد. از نظر او این تراست‌ها جای اصل رقابت آزاد سرمایه‌داری را گرفته بودند. اما مولر - صدراعظم سوسیال دمکرات - هزینه‌های عمومی را کاهش داد، گمرک، غلات را به نفع زمین‌داران بزرگ افزایش داد و اشتیله (Osthilfe) یعنی بدنام‌ترین «بودجه محرمانه» در کشور را بنیاد نهاد که تا سال ۱۹۳۲ قریب چهار میلیون مارک به یونکرها هدیه کرد.

با شروع بحران اقتصادی از ۱۹۲۸ شرایط سیاسی داخلی آلمان وخیم‌تر شد. در اوایل ۱۹۲۹، **فریتس تایشین**، گروهی از ارباب آهن و فولاد در جلسه‌ای با دکتر **هیلمار شاخت** (Or.Hjalmar Schacht) - رئیس رایش بانک - تنها راه حل را پرداخت غرامت‌های جنگی و کاهش دست‌مزدها اعلام نمود. همان ارباب صناعی که از تورم سود برده بودند، حال می‌خواستند از طریق بحران اقتصادی هم پرداخت بهره وام‌های خارجی را قطع کنند و هم دست‌مزدهای بیمه را کاهش دهند. تصمیم قطعی گرفته شد: بحران باید به ضرر مردم تمام شود. نخستین اقدام، کاهش هزینه‌های عام‌المنفعه و افزایش مالیات بر گروه‌های کم‌درآمد بود که این قوانین با اتکا به ماده ۴۸ قانون اساسی وایمار تصویب شد. در سال ۱۹۲۸ طبقات متوسط شهری که از آثار فلج‌کننده تورم، رهایی یافته بودند به عوام‌فریبی نازی‌ها وقعی نمی‌گذاشتند، اما اکنون بحران اقتصادی غیرمترقبه‌ای به‌شدت آن‌ها

را متضرر می‌ساخت. مکانیک‌ها بی‌کار شده بودند. سرمایه‌های کوچک به‌سرعت سقوط می‌کرد. در روستاها دهاقین با مشکلات فزاینده‌ای روبه‌رو بودند، بسیاری از کشاورزانی که قادر به پرداخت مالیات نبودند مزارع خود را بدون حق اقامه دعوی از دست دادند. (ایزلمر، ۱۳۶۰: ۹۹-۹۵ و تسولینگ، ۱۳۸۹: ۱۵۶)

در آغاز سال ۱۹۲۹ برنامه یانگ - در مورد غرامات و قروض جنگی طی شش سال، به‌طور متوسط سالانه دو میلیون مارک، به گردن آلمان بود - جای برنامه داوز را گرفت. هوگنبرگ و هیتلر در سال ۱۹۲۹ مردم را علیه برنامه یانگ فراخواندند - تخلیه پیش از موعد مقرر منطقه؛ و این به‌نظر ملیت‌گرایان برای آلمان بسیار گران تمام شد. در واقع نقشه داوز میزان پرداخت سالانه غرامت را تعیین کرده بود. اما میزان این پرداخت بالا بود. از این‌رو به ریاست اوئن یانگ (Owen young) آمریکایی در سال ۱۹۲۹ کمیسیونی متشکل از کارشناسانی که بانکداران و صاحبان صنایع آلمان هم جزو آن بودند، پرداخت غرامت آلمان را تا ۱۹۸۸ تعیین کرد. **اشترزمان** با وجود ناخشنودی بسیار زیاد از بابت میزان زیاد غرامت و مدت طولانی پرداخت، طرح را تأیید کرد و آن را در صورتی که متفقین منطقه راین را تخلیه کنند برای قبول به رایشتاگ توصیه کرد، از این رو رایشتاگ طرح یانگ را پذیرفت. (تنبروک، ص ۲۱۸)؛ برنامه‌ای که فرزندان و نوادگان نسل حاضر را زیر بار قروض تحمل ناپذیری می‌برد، لیکن این مخالفان ملی‌گرا با اعتراض‌هایشان علیه برنامه یانگ نتوانستند توده‌ها را به حرکت درآورند و به همان نسبت خروج آخرین واحدهای نظامی متفقین از منطقه راین در ۱۹۳۰ نیز شور و شوق ملی به دنبال نداشت. رهبران سوسیال دمکرات‌ها با این اعتقاد که پرولتاریای سوسیالیست آلمان برای مبارزه ضعیف هستند امیدوار بودند که بحران جدید نیز سیری مشابه سال‌های ۱۹۲۳ را طی کند. به این امید که با پیش آمدن چرخشی مناسب، و اجتناب برونینگ در مبارزه خود علیه هوگنبرگ - هیتلر بتوان دوباره جمهوری دمکراتیک را احیا کرد. در حالی که دموکراسی آلمان در سال ۱۹۲۴ بر نیروی خود تکیه نکرده بود، بلکه با مداخله بورس نیویورک نجات یافته بود، اما در سال ۱۹۳۰ سرمایه مالی آمریکا نه آمادگی آن را داشت و نه در وضعیتی بود که بتواند

**جمهوری  
وایمار با مرگ  
هیندنبورگ در ۲  
اوت ۱۹۳۴ پایان  
گرفت و هیتلر با  
عنوان پیشوا و  
صدراعظم، رایش  
سوم خوانده شد**



## هیتلر که در سال ۱۹۳۳ آلمان را از جامعه ملل و کنفرانس خلع سلاح بیرون برد، در سال ۱۹۳۴ در اتریش کودتایی ترتیب داد و پس از کشته شدن صدراعظم اتریش خواهان اتحاد میان آلمان و اتریش شد

در جهت کمک به جمهوری وایمار اقدامی انجام دهد. (روزنبرگ، ۱۳۸۵: ۳۱۰)

با قبول این برنامه آخرین کنترل های متفقین از میان رفت. راه آهن دولتی و رایش بانک مجدداً در اختیار آلمان قرار گرفتند و نیروهای متفقین در ۱۹۳۰ راینلند را تماماً ترک کردند.

با مرگ اشترزمان در ۱۲ اکتبر ۱۹۲۹ نازی ها در عرصه سیاسی قدرت یافتند. لوتر به کمک دکتر هیالمار شاخت (مدیرکل جدید بانک آلمان) با تدوین لوایح قانونی طبق اختیارات رایشتاگ اوضاع مالی را بهبود بخشید، با صرفه جویی در هزینه ها و تقلیل حقوق، تثبیت نرخ جدید، دریافت مالیات ها به مارک طلا و تجدید نظر در سازمان های اداری، و اجرای طرح داوز در مورد تقسیم غرامت جنگ و ایجاد تسهیلات جدید و ... بنیة مالی آلمان را تقویت کرد. (هرمان تنبروک، ۱۳۸۵: ۲۱۸)

اما بحران جهانی که روزبه روز عمیق تر می شد تمام نظام پرداخت غرامت ها را در هم شکست. **استوهال هوور** که پرداخت وام های بین المللی را یک سال معلق می کرد از اول ژوئیه ۱۹۳۱ اجرا شد. سال بعد در ژوئن ۱۹۳۲، کنفرانس غرامت ها در لوزان، پرداخت غرامت ها را به کلی متوقف ساخت. تصمیم بر این بود که آلمان در سال ۱۹۳۵ برای آخرین بار سه میلیون مارک بپردازد اما همه

می دانستند که این مبلغ هرگز پرداخت نخواهد شد.

فصل پرداخت غرامت ها که این همه ابهام و کشمکش ایجاد کرده بود چنین خاتمه یافت: آلمان ده میلیارد و هشتصد میلیون مارک وجه نقد و نزدیک به بیست میلیون مارک جنس (زغال سنگ، کشتی تجار تی و ...) پرداخت. (مورن، ۱۳۶۸: ج ۱: ۲۲۷)

در همین سال پس از اینکه مجلس از تصویب بودجه سرباز زد پرزیدنت (هیندنبورگ) خود آن را امضا و مورد تصویب قرار داد. این نخستین نشانه ای بود که هیندنبورگ- تاکنون میانه رو و در اصل دیکتاتور- که برای هشت سال دیگر به ریاست جمهوری انتخاب شد به سیاست های دست راستی گرایش یافت. (باومن، ۱۳۷۷: ۱۷۴) از این رو صدراعظمی مشروطه را به هیتلر پیشنهاد کرد که مورد قبول وی قرار نگرفت. هیتلر خواهان قدرت کامل سیاسی بود که آن هم برای هیندنبورگ قابل قبول نبود. زیرا اعتمادی به هیتلر نداشت.

(تسولینگ، ۱۳۸۹: ۲۳۱)

در سال ۱۹۳۲، هیندنبورگ (که برای دومین بار به ریاست جمهوری برگزیده شده بود)؛ زمام امور را به **فن پاپن** که متکی بر حزب ناسیونال و محافظه کار بود سپرد و دولت پروسی را که

سوسیالیست بود از کار برکنار کرد. وی با قدرت و اختیار تام به حکومت پرداخت، اما در مجلس با آنکه دو بار انتخابات را تجدید کرد رأی نیامد و به ناچار استعفا داد. (دولاندلن، ۱۳۸۸: ۳۹۳)

در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳ هیندنبورگ، هیتلر را به‌عنوان صدراعظم انتخاب کرد. هیتلر علی‌رغم میل ناسیونالیست‌ها در کابینه موفق شد انتخابات را اعلام کند. - انتظار داشت حزبش اکثریت مطلق آرا را به‌دست آورد- در ۵ مارس ۱۹۳۳ آخرین انتخابات که نسبتاً آزاد هم بود انجام شد که حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان و رهبرانش یک مبارزه انتخاباتی در پیش گرفته بود که تا آن زمان در آلمان سابقه نداشت با این همه اکثریت آرا به هیتلر و حزبش تعلق نگرفت و شش ماه پس از اینکه هیتلر قدرت را به‌دست گرفت اساس «جمهوری وایمار» مضمحل شد. شخص هیتلر نبود کردن نظام دموکراسی و حکومت قانون را یک «انقلاب ملی» می‌دانست.

سرانجام نیز جمهوری وایمار با مرگ هیندنبورگ در ۲ اوت ۱۹۳۴ پایان گرفت و هیتلر با عنوان پیشوا (Führer) و صدراعظم رایش - سوم - خوانده شد.

## مسائل اقتصادی و سیاسی آلمان در دورهٔ صدارت و پیشوایی هیتلر

هیتلر به صاحبان صنایع پشتیبان خود اطمینان داد تا قدرت و منافع سرمایه‌های صنعتی سالم آن‌ها، همراه با افزایش قدرت نظامی آلمان (که به سلطهٔ مطلقه کشور و قرار گرفتن انحصارات بازار در دست آلمان می‌انجامد) تضمین شود. توسل به تمایز بی‌اساس میان سرمایه‌داری «ویرانگر» و سرمایه‌داری «سازنده»، نازی‌ها را قادر ساخت که احساسات ضد سرمایه‌داری طبقهٔ متوسط پایین را به سوی ناسیونالیسم افراطی، نظامی‌گری و یهودستیزی سوق دهند. هیچ چیز به اندازهٔ همین شگرد ایدئولوژیک هیتلر، حساسیت ذهنی و سیاسی او را نمی‌رساند. او با این وسیله حامیان خود را مطمئن کرد که ضدیت نازی‌ها با سرمایه‌داری در حقیقت همان یهودستیزی است. (وایس، ۱۳۸۹: ۴۹)

همچنین پس از اینکه آدلف هیتلر به پیشوایی آلمان رسید، روابطش با ایران وارد مرحله جدیدی شد. آلمانی‌ها تبلیغات وسیعی دربارهٔ مشترک بودن

نژاد آریایی دو ملت و یکسان بودن اهداف ملی دو کشور در مبارزه با کمونیسم و امپریالیسم آغاز کردند. در آبان ۱۳۱۴ (۱۹۳۵م) دکتر شاخت وزیر اقتصاد هیتلر وارد تهران شد و یک معاهدهٔ تجارتي پایاپای میان دو کشور منعقد شد. دولت آلمان در مقابل کالاهای صادراتی ایران (از قبیل: پنبه، چوب، جو، برنج، چرم، قالی، خشکبار، خاویار، طلا و نقره) تجهیزات صنعتی و ماشین‌آلات مختلف و وسایل نقلیه موتوری به ایران صادر می‌کرد. صدها تکنسین، مشاور، معلم و تاجر آلمانی راهی ایران شدند و بسیاری از مناصب مهم و اساسی وزارتخانه‌ها و صنایع دولتی را در زمینه‌های مالی، معادن، کشاورزی، دارویی و ارتباطات احراز کردند. بنادر، مراکز تلفن، ایستگاه‌های تلگراف، سدها و ایستگاه‌های راه‌آهن تحت مدیریت آلمانی‌ها بود و اساتید آلمانی در دانشگاه تهران تدریس کرده و ریاست دانشکده‌های کشاورزی و دامپزشکی را برعهده داشتند. احداث خط آهن سراسری ایران که بندر امام خمینی (ره) (شاهپور) در خلیج فارس را به بندر ترکمن (شاه) در حوالی مرز ایران و شوروی متصل می‌ساخت تحت نظارت مهندسی آلمانی قرار گرفت.

## در آبان ۱۳۱۴ (۱۹۳۵م) دکتر شاخت وزیر اقتصاد هیتلر وارد تهران شد و یک معاهدهٔ تجارتي پایاپای میان دو کشور منعقد شد

در سال ۱۳۱۷ش (۱۹۳۸م) خط کشتیرانی مستقیم بین هامبورگ و خرمشهر دایر شد و شرکت هوایی لوفت هانزا خط هوایی تهران-برلین را تأسیس کرد. تا سال ۱۳۱۹ش (۱۹۴۰م) مبادلات بازرگانی ایران و آلمان با چنان سرعتی افزایش یافت که صادرات آلمان به ایران پنج برابر شد و آلمان بزرگ‌ترین خریدار مواد خام صادراتی ایران گردید. (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۴: ۴۹ و ۵۰) هیتلر به تدریج نیت توسعه‌طلبانه خود را آشکار ساخت. هر سال موجبات استقرار یک نوع حالت فوق‌العاده را تشدید می‌نمود. فرانسویان و انگلیسی‌ها چاره‌ای نمی‌دیدند جز اینکه او را در انتخاب طریقه‌ای که در نظر داشت، آزاد بگذارند. هیتلر که در سال ۱۹۳۳ آلمان را از جامعه ملل و کنفرانس خلع سلاح بیرون برد، در سال ۱۹۳۴ در اتریش کودتایی ترتیب داد و پس از کشته شدن صدراعظم اتریش خواهان اتحاد میان آلمان و اتریش شد. (غفاری‌فرد، ۱۳۸۸: ۱۴ و شاپیر، ۱۳۶۷: ۴۵۲-۴۵۰)

قربانی بعدی هیتلر، چکسلواکی بود. اولین گامی که او در راه نابودی آن جمهوری مستقل برداشت، این بود که خواستار شد سه و نیم میلیون آلمانی





## ملت آلمان از معاهده ورسای که موجب اتخاذ هیچ‌گونه گذشتی از جانب متفقین نشد تنفر داشتند. بنابراین همیشه به دنبال راه حل برای عدم نقض معاهده از جانب آلمان بودند

«سودت» آن کشور و محل سکونت آن‌ها به آلمان برگردد. اراضی محل زندگی آلمانی‌های چکسلواکی به عبارت دیگر «سودت‌لند»، در سابق جزئی از امپراتوری اتریش و مجارستان بود و هیچ‌وقت بخشی از خاک آلمان به شمار نمی‌رفت. هیتلر برای بلعیدن چکسلواکی به آسانی حمایت **نوبل چمبرلین**

نخست‌وزیر انگلیس را تحصیل کرد. چمبرلین حاضر بود که چکسلواکی را قربانی کند و از این راه صلح اروپا را حفظ کند. هیتلر و چمبرلین ۲۲ سپتامبر ۱۹۳۸ در گودسبرگ ملاقات کردند. هیتلر معتقد بود نمی‌تواند منتظر توافق دوباره و جزئیات تحویل و تحول شود، آلمان باید اجازه داشته باشد که سرزمین «سودت»، را بی‌درنگ اشغال کند و گرنه جنگ خواهد شد. چکسلواکی وقتی متوجه شد که متحدین تنه‌ایش گذاشتند، مجبور به تسلیم شد. در کنفرانسی که در ۲۹ سپتامبر با شرکت رهبران چهار کشور بزرگ هیتلر، موسولینی، چمبرلین و دالادیه، در مونیخ تشکیل شد، جزئیات تجزیه چکسلواکی معین گردید. در حقیقت کنفرانس سرنوشته تمام اروپای مرکزی را تعیین کرد. چه آلمان در راه توسعه و کسب قدرتی بود که برای آن نمی‌شد حدی تصور کرد و عصر جدیدی برای سیاست قدرت آلمان شروع شده بود. (ویلسون : ۲۸۴ و ۲۸۵) بنابراین بار دیگر از راه تهدید کردن غربی‌ها به جنگ موفق شد، اول اکتبر ۱۹۳۸ سربازهایش را وارد «سودت‌لند» کند. (شایر، ۱۳۸۴: ۸۲-۷۴)

هیتلر از سیاست تهاجمی دست برنمی‌داشت و این را به چمبرلین نیز گفت. نخست‌وزیر بریتانیا از خواست‌های هیتلر به خشم آمد، اما راهی برای برون رفت از این تنگنا نمی‌دید. نه بریتانیا برای جنگ آمادگی داشت و نه فرانسه از آلمان دست‌بردار بود و نه چکسلواکی حاضر می‌شد بخشی از قلمروش را واگذار کند. حکومت چکسلواکی با خواست‌های هیتلر به شدت مخالفت می‌کرد. از آن گذشته، چک‌ها معاهداتی با فرانسه و روسیه امضا کرده بودند و آن کشورها متعهد بودند که از چکسلواکی در برابر حمله دفاع کنند. چک‌ها فکر می‌کردند با چنین متحدان قدرتمندی جای نگرانی نیست، ژنرال‌های هیتلر با این فکر موافق بودند، آن‌ها از

این بیم داشتند که پیشوایشان زیاده‌روی کند و علی‌رغم موفقیتش در راین‌لند و اتریش حمله به چکسلواکی ممکن بود فاجعه به بار آورد (استوارت، ۱۳۸۳: ۱۰۸ و ۱۰۹)

ایتالیا و لهستان می‌خواستند با تشکیل مرز مشترک لهستان- ایتالیا در ناحیه کارپات علیا سدی برابر نفوذ بلشویسم روسیه ایجاد کنند، ولی آلمان مخالف بود چون آن را سدی در برابر نفوذ ژرمانیسم می‌دانست. در اواخر سال محور رم- برلن با قراردادی بین آلمان، ایتالیا و ژاپن برای همکاری بر ضد شوروی تقویت شد. این پیمان به فاسینترن (Fascintern) که در مقابل بین‌الملل سوم کمونیست (Third Communist International) بود مشهور گردید (ویلسون، ۱۳۸۸: ۲۸۲؛ رستگار، سده بیستم: ۶۳-۶۱ و مورن، ۱۳۶۸: ج ۱؛ ۲۶۸). سپس معاهده صلح پاریس- برلن را در دسامبر ۱۹۳۸ منعقد ساختند که طبق آن آلمان و فرانسه هر یک متعهد شدند موارد ذیل را رعایت کنند:

روابط خوب همسایگی را محترم شمارند، مرزهای کنونی را قطعی بشناسند، در تمام مسائلی که با کشورهای ثالث ارتباط داشته و احتمالاً به مشکلات بین‌المللی منجر می‌گردد، با همدیگر در تماس باشند، اما این عهدنامه نیز نتوانست واقعا تیرگی روابط را تخفیف دهد. (لیتل فیلد، ۱۳۸۸: ۲۹) و بدون تشکیل مرز لهستان- مجارستان موجبات رضایت مجارستان را فراهم آوردند. (مورن، ۱۳۶۸، ج ۱: ۲۶۸)

در ماه می ۱۹۳۹ دو دیکتاتوری- ایتالیا و آلمان- پیمانی به نام «پیمان فولادین» امضا کردند که یک معامله نظامی دیپلماتیک تدافعی و تهاجمی بود. براساس این پیمان، دو رژیم متعهد شدند که در هر جنگی شانه‌به‌شانه همکاری کنند. اما آلمانی‌ها می‌دانستند چنین معاهده‌ای در آینده چندان دوام نخواهد یافت. (جیمز بون بوزروث: ۴۹۱)

اما هیتلر در نظر داشت به لهستان حمله برد از طرفی چون اتحاد شوروی در شرق لهستان ظاهری تهدیدکننده داشت. حمله به لهستان مخاطره‌آمیز بود، مگر آنکه هیتلر بیش از آن اطمینان حاصل کند که ژوزف استالین به حمایت لهستان بر نخواهد خاست. به این جهت هیتلر استالین را ترغیب کرد که با آلمان پیمان عدم تجاوز امضا کند. آن‌ها در مورد تقسیم پنهانی لهستان بین خود توافق کردند. پیمان ۲۳ اوت به امضا رسید.

(استوارت، ۱۳۸۳: ۱۱۲)

هشت روز بعد هیتلر با وقاحت اعلام کرد که سربازان لهستان به سوی محدوده حکومت آلمان شلیک کرده‌اند- و به سربازان آلمانی فرمان داد ساعت ۴:۵۰: ۴ بامداد در اول سپتامبر ۱۹۳۹ به لهستان حمله کنند. این حرکت جرقه شروع جنگ جهانی دوم بود. آلمانی‌ها این حمله را «برق آسا» نامیدند، زیرا حمله ناگهانی همه جانبه‌ای بود که لهستانی‌ها را غافلگیر کرد و کشور محاصره شد. (آیر، ۱۳۸۴: ۷۰)

## نتیجه

پس از تسلیم آلمان و پایان جنگ جهانی اول و با توجه به متن قرارداد ورسای (که بدون توجه به انتظارات آلمان و غالباً براساس خواسته‌های فرانسه تهیه شده بود) زمینه‌های فروپاشی امپراتوری آلمان بدین شکل فراهم شد که آلاس ولرن به فرانسه برگشت و نیز فرانسه حق استخراج منابع حوزه سار را به مدت ۱۵ سال به دست آورد، لهستان نیز بسیاری از مرزهای آلمان را به دست آورد و با توجه به محدودیت‌هایی که قرارداد به لحاظ نظامی داشت موجب تعطیلی بسیاری از کارخانه‌ها و صنایع آلمان شد و بنابراین موجب افزایش بیکاری، تورم، بی‌ارزش شدن مارک آلمان، کمبود کالا، قحطی و ... گردید.

مقارن پایان جنگ جهانی اول، آلمان دچار آشوب‌های انقلابی به پیشوایی روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکخت شده بود که از هر لحاظ تداعی‌گر انقلاب روسیه بود. بنابراین جمهوری وایمار به لحاظ سیاسی و اجتماعی ابتدا با انقلاب و آن دسته از افکار ملت آلمان که این دولت را مقصر شکست در جنگ می‌دانستند مواجه بود. بنابراین انقلاب را با اعدام رهبران آن خاتمه داد. از لحاظ اقتصادی با مشکل پرداخت غرامت جنگ، بحران‌های اقتصادی (۱۹۲۱/۱۹۲۸)، تورم، کاهش ارزش مارک، افزایش نرخ بیکاری، کاهش میزان تولید و ... مواجه بود که با ایجاد طرح‌هایی در صدد مهار چنین مشکلاتی برآمد و توانست کمی موفق عمل کند.

این دوره بیست‌ساله میان دو جنگ در آلمان به دو دوره جمهوری (۱۹۱۹/۱۹۳۴) و دیکتاتوری (۱۹۳۴/۱۹۳۹) تقسیم می‌شود. دوره جمهوری دموکراسی بود و با کمترین میزان خشونت در صدد حل مشکلات موجود بود اما حکومت بعدی با تکیه

بر نیروی نظامی (ارتش) موانع را از راه خود برداشت. حزب نازی که بعد از بحران اقتصادی ۱۹۲۸ با استفاده از وضع موجود فعالیت خود را در سطح گسترده به رهبری آدولف هیتلر آغاز نمود و پس از مرگ هیندنبورگ در ۱۹۳۴ که هیتلر پیشوای بلامنازع آلمان گردید با اتکا به صنایع داخلی: کارخانه‌های اسلحه‌سازی مخصوصاً کروپ، زرادخانه اصلی آلمان، آی.گ. فارین- تراست شیمیایی بزرگ - و ... نیز سیاست‌گذاری‌های خارجی خود با شتاب به سوی آغاز جنگ برای احیای مجدد قدرت امپراتوری کشورش اقدام نمود.

## منابع

۱. استوارت، گیل؛ بی؛ امپراتوری هیتلر، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۸۳
۲. ایزلر، گرهارت؛ سیری در تاریخ آلمان، ترجمه صبا، تهران: انتشارات پژواک، ۱۳۶۰
۳. باومن، جان؛ روزشمار قرن بیستم، یحیی افتخارزاده، تهران: انتشارات هیرمند، ۱۳۷۷
۴. بنوامشن، ژاک؛ جهان در میان دو جنگ، ترجمه مهدی سمسار، تهران: انتشارات اشرفی، ۱۳۴۶
۵. پالمرو، رابرت روزول؛ تاریخ جهان نو، ترجمه ابوالقاسم طاهری، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹
۶. تسولینگ، پیتر؛ تاریخ آلمان از ۱۸۷۱-۲۰۰۵، حبیب‌الله جوربندی، تهران: انتشارات آمه، ۱۳۸۹
۷. توکل، محمد؛ صد سند آلمان هیتلری، تهران: انتشارات نقره، ۱۳۶۳
۸. جیمزبون بوزروت، ریچارد؛ ظهور و سقوط فاشیسم، ترجمه علی‌اکبر عبدالرشیدی، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۷
۹. دولاندین، شارل؛ تاریخ جهانی، ترجمه احمد بهمنش، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۸
۱۰. رستگار، شهرزاد؛ ژرف‌نگری‌هایی در باب توتالیتاریسم در سده بیستم - شماره ۱۵۰، ۱۴۹
۱۱. روزنبرگ، آرتور؛ تاریخ جمهوری وایمار، ترجمه فاروق خرابی، تهران: انتشارات طرح نو، ۱۳۸۵
۱۲. شایبر، ویلیام؛ از ولگردی تا دیکتاتوری، ترجمه کاوه دهگان، تهران: انتشارات آهنگ دیگر، ۱۳۸۴
۱۳. شایبر، ویلیام؛ ظهور و سقوط رایش سوم، ترجمه کاوه دهگان، تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۶۷
۱۴. غفاری فرد، عباسقلی؛ تاریخ اروپا از آغاز تا پایان قرن بیستم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸
۱۵. مای، مانفرد؛ تاریخ آلمان از گذشته‌های دور تا عصر حاضر، ترجمه طهماسب محتشم دولشاهی، مشهد: انتشارات جاودان خرد، ۱۳۹۰
۱۶. مورن، ماکسیم؛ تاریخ دول معظم، جلد اول، علی اصغر شمیم، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۸
۱۷. وایس، جان، سنت؛ فاشیسم، ترجمه عبدالحمید طباطبایی یزدی، تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۸۹
۱۸. ویلسون لیتل فیلد، هنری؛ تاریخ اروپا از ۱۸۱۵ به بعد، ترجمه فریده قره‌چه داغی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸
۱۹. آیر، النور؛ آلمان، ترجمه فاطمه شاداب، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۸۴
۲۰. هرمان تنبروک، روبرت؛ تاریخ آلمان، ترجمه محمد ظروفی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۵
۲۱. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا؛ سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی (۱۳۰۷-۱۳۰۰)، تهران: نشر البرز، ۱۳۷۴
22. www.dadaryha/ com/city
23. Bariktas ibrahim/ Tekinsen Ali dünya savaslari ve büyük buhran arasındaki ekonomi politigi, Dumlupinar universitesi 2010.
24. Robini Noriel, kriz ekonomisi, Isil Tezcan, Pegasus- istanbul 2012.